

---

نگذار به بادبادک‌ها شلیک کنند

---

ی‌ده چیچک‌اوغلو

مترجم  
ف. س. س.



نقره‌ماهی

تهران

۱۳۹۷

Feride Çiçekoğlu  
*Uçurtmayı Vurmasınlar*  
Yön Yayıncılık, İstanbul, 1986

Çiçekoğlu, Feride	چيچک اوغلو، فریده، ۹۵۱ - م.	سرشناسه:
	نگذار به باد بادکها شلیک کن: ایده چيچک اوغلو؛ مترجم فرهاد سخا.	عنوان و پدیدآور:
	تهران، نشر ماهی، ۱۳۹۶.	مشخصات نشر:
	۱۲۰ ص.	مشخصات ظاهری:
	ISBN 978-964-209-310-6	شابک:
	چاپ قبلی: فرهاد سخا (۱۳۷۰).	یادداشت:
<i>Uçurtmayı Vurmasınlar</i>	عنوان اصلی:	یادداشت:
	داستان های ترکی - ترکیه - قرن ۲۰م.	موضوع:
	سخا، فرهاد، ۱۳۴۴ - مترجم.	شناسه ی افزوده:
	۱۳۹۶ ن ۸۷ ج / PLY۲۴۸	رده بندی کنگره:
	۸۹۴ / ۳۵۳۳	رده بندی دیویی:
	شماره ی کتاب شناسی ملی: ۵۰۹۵۴۲۰	

۱۵۹۴۵ CV  
۹۷۱۲۲۵

### نذار به بادبادک‌ها شلیک کنند

فریده چیچک‌اوغلو	نویسنده
فرهاد سخا	مترجم
علی کانی	یراستار
بهار ۱۳۹۷	چاپ اول
۱۵۰۰ نسخه	تیراژ
سیدین سجادی	مدیر هنری
مظفر حسینی	ناظر چاپ
سید علی مدانی	حروف‌نگار
آرمان	لیتوگرافی
سنویر	چاپ متن و جلد
سپیدار	صحافی

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۲۰۹-۳۱۰-۰۶  
همه‌ی حقوق برای ناشر محفوظ است.



نشر ماهی

تهران، خیابان انقلاب، رویه‌روی سینما سپیده، شماره‌ی ۱۱۷۶، واحد ۴  
تلفن و دورنگار: ۶۶۹۵ ۱۸۸۰  
[www.nashremahi.com](http://www.nashremahi.com)

## مقدمه

آنجا که باریش را شناختم نه گلی بود و نه «چناری سرسوده به آسمان»<sup>۱</sup>. حتی سیمیت<sup>۲</sup> از زبان صدای بریده بریده اش نمی توانست پای به آنجا نهد. تنها پرندگان بودند که گاهی در حیات سنگی می نشستند.

باریش به من آموخت که چگونه در بال پرندگان به دشت های دور دست سفر کنم. در کلمات نصفه و نیمه او واقعیت و رؤیا چنان درهم می آمیخت که گویی تمام زشتی های دنیا ابسی می شد و از آسمان نصفه و نیمه ای ما می گذشت و می رفت. در آن حیات سنگی از او آموختم که چگونه بادبادک های خیالی را به پرواز در آورم.

۱. اسم قهرمان داستان که به معنای «صلح» است.

۲. اشاره است به شعر ناظم حکمت: «یک سرو... سروی که ریشه اش در خاک و سرش در میان آبرها بود...»

۳. نانی حلقه ای شکل که در ترکیه مرسوم است.

اسمش را نه به مناسبت سال صلح<sup>۱</sup> چنین انتخاب کرده بودند و نه برای این که مانع وقوع جنگی بشود. باریش نام نوازنده‌ای بود که پدرش دوست داشت. فقط همین!

اگر معنای نامش جهان را در بر می‌گرفت، او مجبور نمی‌شد در آن حیاط سنگی بزرگ شود. اما این را نه مادرش می‌فهمید و نه امثال مادرش. شاید اگر می‌فهمیدند، ما که می‌گفتیم «بچه‌های همه باید بخورند»<sup>۲</sup> و حسرت دیدن آسمان در دلمان مانده بود، دیگر مجبور نبودیم فقط سوار بر بال پرندگان به دشت‌های دور دست سفر کنیم.

هم آنان که می‌دانستند ما در آن جا هستیم و هم آنان که نمی‌دانستند، باریش را دوست داشتند. همان لور که همدیگر را دوست داشتند و همان طور که گل‌ها را دوست داشتند، هر چند که به دلایل گوناگون از گل‌ها دور مانده بودند.

باریش هم به آن‌ها دل بست، آن‌ها را چنان دوست داشت که هر یک را جداگانه دوست داشت. حتی آن‌هایی را هم که از آن‌جا بیرون رفتند تا بتوانند بالای سرشان ستاره ببینند، از یاد نبرد. برای آن‌ها نامه‌ها فرستاد، نامه‌هایی که هرگز به مقصد نرسیدند یا حتی بر کاغذ نوشته نشدند. این کتاب کوچک برای آن نوشته شد که نامه‌های خرابی با حق تعالی باریش به آدرس واقعی‌شان برسند؛ تا هدیه‌ای باشد برای باریش که

۱. اشاره است به نامگذاری سال ۱۹۸۶ به عنوان سال صلح توسط سازمان ملل متحد.

۲. اشاره به شعر دیگری از ناظم حکمت.

در سالِ همنامش هنوز در حیاط سنگی بزرگ می‌شود؛ تا پاسخی باشد  
به نامه‌هایی که هرگز پاسخی دریافت نکردند؛ تا دیگر به بادبادک‌ها  
شلیک نکنند و بچه‌ها هم بتوانند بادبادک هوا کنند<sup>۱</sup>...

فریده چیچک‌اوغلی

فوریه‌ی ۱۹۸۶